

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گریزگاه بی‌گامی

در شرح فصوص شیخ طایبی (۶)

پنج‌شنبه ۱۳- ۰۵- ۱۴۳۳؛ ۱۷- ۰۱- ۱۳۹۱؛ ۰۵- ۰۴- ۲۰۱۲

I. توضیحات

1. دیدگاه شیخ اکبر ابن عربی در مورد عنایت خاص خود به اهل البیت رسول الله علیهم السلام: چون امروز مصادف است به یکی از ایامی که سال روز شهادت صدیقه کبری، فاطمه زهراء- سلام الله علیها- خوانده شده است، و راجع به مذهب شیخ اکبر ابن عربی نیز مجادلات فراوانی بوده و هست، در اینجا ترجمه برخی از سخنان شیخ در فتوحات مکیه راجع به مقام اهل بیت رسول الله- علیه و علیهم السلام- را ملاحظه می‌نماییم. شیخ در فتوحات (ت عثمان یحیی، جلد ۳، ص ۲۳۳- ۲۲۷)، چنین می‌فرماید:

إرادة تجرید یا تحرر از جمیع اکوان: بدان ای که خدایت تایید کناد! ما را روایت کرده‌اند از حدیث جعفر بن محمد الصادق، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابی طالب، از رسول الله (ص) که فرمود: "مولی القوم منهم!"- ترمذی از رسول الله (ص) نقل کرده است، "أهل القرآن هم أهل الله و خاصته!" و خدای تعالی در حق مختصین عبادش، [خطاب به ابلیس] فرمود، "إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ" (۱۷: ۶۵ الإسراء) (تو بر بندگان سطله نداری!) پس، هر عبد الهی ایی که توجه کند به احدی، بر اوست حقی از مخلوقین، و کاسته شود از عبودیتش به قدر آن حق زیرا آن مخلوق طلب می‌کند از او حَقّش را، و آن شخص علیه او سلطان دارد با آن حق، پس نباشد عبدی محض خالص برای خدا.

این همان است که رجحان دارد نزد منقطعین إلى الله، انقطاعشان از خلق را، و پرداختنشان به سیاحت، و بیابان ها، و سواحل، و فرار از ناس، و خروج از ملك حیوان. آنها حریت از جمیع اکوان را می‌جویند. و ملاقات کردم از اینها جماعت کثیری از ایام سیاحت. از زمانی که حاصل شد برای من این مقام، مالک حیوانی نبودم اصلاً. بلکه پیراهنی نداشتم که بپوشم زیرا من نمی‌پوشم پیراهنی را مگر عاریه از شخص معین که به من اجازه تصرف در آن داده بود. زمانی که مالک چیزی بودم، خارج می‌شدم از آن در آن وقت، یا با بخشش یا با رها کردنش، اگر از جمله اموری بود که می‌شد رها نمودش. این حاصل شد برای ما چون اراده نمودم تحقق به عبودیت اختصاص برای خدا را.

به من گفته شد، "آن برای تو درست نگرند تا آنکه احدی بر تو حجت نداشته باشد." گفتم، "و نه برای خدا [حجتی باشد بر من] إِنْ شَاءَ اللَّهُ!" به من گفته شد، "و چگونه می‌شود که خدا بر تو حجتی نداشته باشد؟" گفتم، "حجت ها فقط بر منکرین اقامه می‌شود، نه بر معتزفین، و نیز [حجت اقامه می‌شود] بر اهل دعاوی و حظوظ، نه بر کسی که می‌گوید مرا نه حقی است و نه حظی!"

أهل البیت و موالیانشان: چون رسول الله (ص) عبدی محض بود، خدا طاهر ساخت او را و اهل بیتش را تطهیری نیکو، و "أذهب عنهم الرجس" (زدود از آنها رجس را)، و آن هر چیزی است که برای آنها عیب باشد زیرا "الرجس" نزد عرب قدر (نجاست) باشد، فراء چنین گفته است. خدای تعالی می‌فرماید، "إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً" (۳۳: ۳۳ الأحزاب)، پس اضافه نمی‌شود به آنها مگر آنچه مطهر است، و باید که چنین باشد زیرا مضاف به آنها چیزی است که شبیه آنها باشد. پس، اضافه نمی‌کنند به خودشان مگر کسی را که حکم طهارت و تقدیس داشته باشد. پس، این گواهی نبی (ص) است برای سلمان فارسی است به طهارت و حفظ الهی و عصمت چون در مورد او رسول الله (ص) فرمود، "سلمان منا، اهل البیت!" (سلمان از ما اهل البیت است!)، و خدا شهادت داد برای آنها به تطهیرشان و زدوده شدن رجس از ایشان. حال که به آنها اضافه نمی‌شود جز مطهر مقدس و حاصل شده است برای او عنایت الهیه به مجرد این اضافه [به اهل البیت]، پس چه فکر می‌کنی راجع خود اهل البیت؟! آنها خود مطهرون هستند بلکه، آنها خود طهارت می‌باشند! این آیه دلالت دارد بر اینکه خدا شریک ساخته است اهل البیت را با رسول الله (ص) در قول خدای تعالی، "لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ

ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ" (۴۸: ۲ الفتح) (تا خدا مشمول غفران سازد گناهان گذشته ترا و آنچه را در آینده باشد!) کدامین کثافت و نجاستی کثیف تر و نجس تر از گناه است؟! پس، خدای سبحان نبی خود (ص) را با مغفرت پاک ساخت، و آنچه نسبت به ما گناه است، اگر واقع گردد از او (ص)، فقط در صورت گناه باشد، نه در معنی زیرا به سبب آن سرزنی به او نرسد نه از خدا، و نه از ما شرعاً. اگر حکم آن حکم گناه می‌بود، همراهش می‌بود سرزنی که همراه گناه است، و دیگر صدق نمی‌بود قول خدای تعالی که فرمود، "لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً" (۳۳: ۳۳ الأحزاب)

داخل باشند "الشرفاء"، اولاد فاطمه، همه‌اشان، و هر کسی که از "اهل البیت"، باشد مثل سلمان فارسی در روز قیامت، در حکم غفران این آیه. پس، آنها مطهرون باشند به اختصاص خدا، و عنایت [او] به ایشان، به خاطر شرف محمد (ص) و

عنایت خدا به او. ظاهر نمی گردد حکم این شرف اهل البیت مگر در دار آخرت هنگامی که آنها مغفور محشور می گردند. اما در دنیا، هر کس [از آنها که مرتکب شود امری را که در شرع بر آن حدی مقرر شده است]، آن حد بر او جاری می شود با وجود تحقق مغفرت مانند تائب، که زنا، سرقت، و یا شرب خمر نموده باشد، اگر حاکم رسیده باشد به امر او، حد بر او اقامه می شود با وجود آنکه [خدا او را] بخشیده است، همانگونه که عزیز باشد و امثال آن، و جایز نباشد سرزنش او.

[خدا بخشیده است جمیع آنچه را صادرشود از اهل البیت]

هر شخص مسلمان، مؤمن به خدا، و آنچه خدا نازل ساخته است باید که تصدیق کند خدای تعالی را در قولش که می فرماید، "يُذِيبُ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا" (۳۳:۳۳ الأحزاب) و معتقد باشد که جمیع آنچه صادر می شود از اهل البیت را خدا قبلاً از آنها بخشیده است! و هیچ مسلمانی نباید زبان به مذمت آنها بگرداند، و خدشه دار نماید أعراض کسانی را که خدا شهادت به تطهیرشان و زدودن رجس از آنها نموده است، نه بخاطر عملی که انجام داده اند، و نه بخاطر خبری که تقدیم داشته اند، بلکه بخاطر سابقه عنایت خدا به ایشان، "ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ" (۶۲:۴ الجمعة) و اگر خبر وارد شده در حق سلمان فارسی صحیح باشد، او را نیز چنین درجه ای است، پس، اگر سلمان مرتکب امری می شد که در ظاهر شرع عیب می بود و موجب مذمت عامل می شود، مضاف به اهل البیت می شد کسی که رجس از او زدوده نشده بود [و این خلاف فرض است]، مضاف می شد به اهل البیت از آن، به قدر آنچه اضافه شده بود به ایشان حال آنکه آنها مطهرون می باشند به نص [قرآن کریم]، و سلمان از آنهاست بدون شک. من نیز امید دارم که به دنبال علی و سلمان باشم و ببینم به ایشان در این عنایت، چنانچه پیوستند [به ایشان] اولاد حسن و حسین و عقبشان، و موالی اهل البیت چرا که رحمة الله واسعة!

اهل البیت أقطاب عالم می باشند! ای دوست من! هنگامی که منزلت مخلوق نزد خدا به این درجه است که شرافت می بخشد مضاف آنها را به شرف آنها در حالی که شرفشان از خودشان نیست، و از خدای تعالی است، که آنها را برگزید زیور شرف بر آنها پوشاند، چگونه است، ای دوست، اضافه به کسی که حمد و مجد و شرف برای خود او و ذات اوست؟ همان که هو المجید، سبحانه و تعالی! پس، آنها مضاف می باشند به او از میان بندگان، آنها همان عباد او هستند، و آنها همان کسانی می باشند که هیچ مخلوقی بر آنها سلطه ندارد در آخرت. خدای تعالی به ابلیس می فرماید، "إِنَّ عِبَادِي" (همانا بر عباد من) اضافه نمود آنها به خودش، "إِنْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ" (۱۷:۶۵ الإسراء) (تو سلطه ای نداری!) و در قرآن عباد مضاف به خدای سبحان یافت نمی شود مگر آنکه از اهل سعادت خاصه می باشند، این لفظ را در مورد غیر ایشان، به صورت "العباد" می آورد. پس، در معصومین، و محفوظین از آنها، که قائم به حدود سید شان می باشند، واقف نزد مراسم او، چه گمان داری؟! شرف آنها برتر و تام تر است، و آنها همان أقطاب این مقام می باشند. و از این أقطاب ارث برد سلمان شرف مقام اهل البیت را. او رضي الله عنه آگاه ترین مردم بود به حقوق خدا بر عبادش، حقوقی که برای خودشان است و برای مردم بر آنها، و قوی ترین مردم بود بر أداء آن حقوق، و در مورد او رسول صلی الله علیه وسلم، فرمود، "اگر ایمان به ثریا باشد، مردانی از فارس به آن نایل می شوند"، و اشاره نمود به سلمان فارسی. در تخصیص نبی صلی الله علیه وسلم، ذکر ثریا، نه کواکب دیگر را، اشاره بدیعی است به دارندگان صفات هفتگانه زیرا آنها هفت کوکب می باشند. پس، فهم کن مطلب را! و در "سر" سلمان" که او را ملحق ساخت به اهل البیت، [و] آنچه نبی صلی الله علیه وسلم اعطاء نموده او از أداء کتابتش، فقهی است عجیب، او آزاد شده او صلی الله علیه وسلم بود، و موالی القوم منهم، و همه موالی حق هستند، و رحمت او همه اشیاء را فرا گرفته است، عبدش را و مولایش را.

نقلی دیگر از شیخ اکبر ابن عربی: هم چنین شیخ در موضع دیگر از فتوحات (الفتوحات چهار جلدی، جلد ۴، ص ۱۳۹)، چنین می فرماید:

اما خیانت کسی که خیانت می کند به رسول الله (ص)، و آن در اموری است که خدا آداب تعامل توسط آن را با رسول الله (ص) داده است، و این معامله عین أداء [امانت] است به او (ص). پس، اگر آداب نورزی با او، أداء نکرده باشی امانتش را به او، خیانت کرده باشی به رسول الله (ص) در آنچه ترا خدا امین ساخته بود بر آن. و از [دیگر] خیانت تو به رسول الله (ص) در مودتی است که در حق خویشان خود و اهل بیتش از تو درخواست نمود زیرا او و اهل بیتش در مودت ما نسبت به آنها با یکدیگر فرقی ندارند. پس، هر کس که از اهل بیتش کراهت داشته باشد، از او (ص) کراهت دارد زیرا او (ص) یکی از اهل البیت است، و حب اهل البیت تبعیض بردار نیست زیرا حب تعلق ندارد مگر به اهل نه [فقط] به شخص یکی از آنها. پس، نیک اندیشه کن و معرفت پیدا کن نسبت به قدر اهل البیت. هر کس که خیانت کند به اهل البیت، خیانت نموده باشد به رسول الله (ص)، و کسی که خیانت کند به آنچه رسول الله (ص) سنت قرار داده است، خیانت کرده باشد به او (ص) در سنتش. خبر داد مرا شخصی که مورد اعتماد بود در مکه و گفت: من کراهت داشتم از آنچه شرفاء در مکه انجام می دادند نسبت به مردم. در خواب دیدم فاطمة بنت رسول الله (ص) در حالی که روی از من می گرداند، پس، به او سلام کردم، و

علت روی گرداندش را جویا شدم. گفت: سرزنش شرفاء می کنی. گفتم: ای سرورم آیا نمی بینی با مردم چه می کنند؟ گفت: آیا آنها فرزندان من نیستند؟! گفتم: از هم اینک! و توبه کردم. آنگاه، رویش را به من کرد و بیدار شدم.

فأهل البيت هم أهل السيادة	فلا تعدل بأهل البيت خلقا
حقیقی و حبه هم عبادت	فیغضهم من الإنسان خسر
که اهل البيت تنها باشند اهل سیادت	(معادل مساز احدی را با اهل البيت)
تباهی حقیقی، و محبتشان است عبادت	دشمنی با ایشان آدمی راست

شیخ هم چنین در فتوحات مکیه (ت- عثمان یحیی، ج ۱۳، ص ۱۵۰-۱۴۵) در شرح حدیث، "أهل بیت من أمان أمتهم هستند"، در علو شأن اهل بیت رسول الله- علیه و علیهم السلام- سخنانی بلند دارد، و از جمله می فرماید که اهل بیت امان ازواج رسول الله هستند از وقوع در مخالفات.

نظر مرحوم سید جلال الدین آشتیانی در مورد دیدگاه شیخ: مرحوم آشتیانی که خود از اولاد جلیل القدر حضرت زهرا سلام الله علیها بودند در ارتباط به سخن شیخ چنین می فرمایند:

محقق جندی به تبع شیخ اکبر، ابن عربی عقیده خاصی در اولاد فاطمه علیها سلام الله الملك العلام، دارد و آنها را به حسب طینت، به واسطه قرابت رسول الله، طیب و طاهر و پاک می داند و عاصیان از اولاد زهرا را گناهکار صوری پنداشته است ... شیخ اکبر، ابن عربی صاحب فصوص الحکم در فتوحات مکیه، مفصل در این مسأله سخن گفته است و تصریح نموده که اهل عصیان از سادات و شرفای اولاد زهرا علیها سلام الله تعالی چون به حسب اصل طینت پاک و طاهرند، به عذاب آخرت مبتلا نمی شوند، اگر چه در دنیا به واسطه اظهار معاصی حدود شرعی بر آنها جاری شود. ... بنا براین، نفوس شرفا از اولاد فاطمه زهرا، اگر در عصیان و تمرد از فرامین الهیه اصرار ورزند و طینت اصلیه آنان به طینت سحیّی مبدل شود، قهرا ماده عذاب در باطن آنان پرورش یافته و بعد از مرگ که نفوس مستکفی بالذات شوند، عذاب الهی و نار حرمان از رحمت در باطن آنان شعلهور گردد و مانند فرزند نوح- علیه السلام- نسبت آنان با جدّه آنان فاطمه و جدّ آنان علی- علیهما السلام- قطع شود و اگر ماده عذاب و صورت فسق و فجور و العیاذ بالله کفر در باطن، آنان، طبیعت اولیه شود مانند دیگران مخلّد در نار و عذاب خواهند بود. (پایان نقل)

حدیثی از رسول الله (ص): شیخ طوسی- رحمه الله- در أمالی خود (ص ۲۷۹) به سند خویش از رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- چنین روایت می فرماید:

و بهذا الإسناد، قال: قال النبیُّ- صلی الله علیه و آله-: أَرْبَعَةٌ أَنَا هُمْ شَفِيعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: الْمُحِبُّ لِأَهْلِ بَيْتِي، وَ الْمُؤَلِّي هُمْ وَ الْمُعَادِي فِيهِمْ، وَ الْقَاضِي هُمْ خَوَائِجَهُمْ، وَ السَّاعِي هُمْ فِيمَا يَنْوُحُهُمْ مِنْ أُمُورِهِمْ .

چند بیت از حافظ:

حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان به صدق	بدرقه رهت شود همت شحنه نجف
--------------------------------------	----------------------------

دولت از مرغ همایون طلب و سایه او	زان که با زاغ و زغن شهپر دولت نبود
گر مدد خواستم از پیر مغان عیب مکن	شیخ ما گفت که در صومعه همت نبود
چون طهارت نبود کعبه و بتخانه یکیست	نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود
حافظا علم و ادب ورز که در مجلس شاه	هر که را نیست ادب لایق صحبت نبود

گدایی در جانان به سلطنت مفروش	کسی ز سایه این در به آفتاب رود
-------------------------------	--------------------------------

مبین حقیر گدایان عشق را کاین قوم	شهان بی کمر و خسروان بی کلهد
غلام همت دردی کشان یک رنگم	نه آن گروه که ازرق لباس و دل سیهند
قدم منه به خرابات جز به شرط ادب	که سالکان درش محرمان پادشهند
جناب عشق بلند است همتی حافظ	که عاشقان ره بی همتان به خود ندهند

II. شرح فصوص الحکم

1. شرح خطبه کتاب:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله مُنْزِلَ الْحِكْمِ عَلَى قُلُوبِ الْكَلِمِ بِأَحَدِيَّةِ الطَّرِيقِ الْأَمِّ مِنَ الْمَقَامِ الْأَقْدَمِ وَ إِنِ اخْتَلَفَتْ التَّحِلُّ وَ اللَّيْلُ لاختلاف الأمم. وَ صلی الله علی مُدِّ الْأَمِّ، من خزائن الجود و الكرم، و بالقليل الأقوم، محمد و علی آله و سلم.

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حمد از آن الله است، که نازل گرداننده است به تدریج حکمت‌ها را بر قلب‌های کلمه‌ها با اُحدیّت راه نزدیک از مقام اُقدم هرچند اختلاف داشته باشند نَحله‌ها و مِلّت‌ها به خاطر اختلاف اُمّت‌ها، و درود خدا بر مُمَدِّ هَمّت‌ها از خزان جود و کرم، و با گفتار اقوم، محمد و علی آله و سلّم.)
 1. بأُحدیّة الطريق الأُمّ: با اُحدیّت راه نزدیک.

مؤید الدّین جندی در شرح فصوص خود (ص ۹۷-۱۰۱) در شرح "اُحدیّت راه نزدیک" چنین می‌گوید:
 این عبد- که خدا او را تأیید کند - چنین می‌گوید: راه‌های سوی الله- چنانچه گفته شده است - به عدد أنفاس خلّاق است، کثرت راه‌ها تنها به حسب ره روان و ره پویان است از سالکین و سائرین و طائرین و صائرین از حقائق، چه هیچ حقیقتی- کیانی یا ربّانی- نیست مگر آن که سالک است بر طریقی خاصّ و نهجی که مخصوص آن است، که اشاره بدان است عموم قول او- تعالیٰ، "إِكْرًا جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجًا" (۵: ۴۸ المائدة) (برای هر یک، قرار دادیم از شما طریقی واضح و راه روشنی)، و آن همان است که از آن می‌آید، و آن می‌رساند او را به کمال خصوصی او، و طریق‌ها- هرچند چنان باشند که یاد کردیم- باز می‌گردند به دو طریق کلّی که مشتمل می‌باشند بر طریق‌هایی که تنهایی ندارند، به عدد أنفاس غیر متناهی تا ابد.

یکی از آن دو در عُرف تحقیق طریق سلسله ترتیب نامیده می‌شود، و وسائلی که در مراتب وجود هستند از عقل تا قلم تا لوح تا طبیعت تا هباء (گرد و غبار) تا جسم تا عرش و کرسی و فلک و آسمان‌ها و زمین‌ها و ارکان و مولّدات تا مرتبه انسان، که آخر انواع است.

و دوم طریق وجه خاصّ نامیده می‌شود در عرف این قوم، و طریق سرّ نیز نامیده می‌شود، و در آن مدخلی برای واسطه‌ای اصلاً نیست، چه وجهی است که مرتبط می‌باشد هر موجودی به حقّ- تعالیٰ- از آن، با ارتباطی ذاتی، بدون وساطت واسطه، چه حقیقت مربوط است به حقیقت ربّ با ارتباطی که قبول انفکاک نمی‌کند.

و ارتباط نیز بر دو وجه است. ارتباطی از حیث وجود عامّ، و آن طریق سلسله ترتیب است، و ارتباطی از حیث عین ثابت، که برای هر موجودی است، و تجلّیات حاصل برای عبد از این وجه ذاتی الهی قرب جا است، و که نزدیک می‌آوردش عین، و بر می‌دارد از میان جدایی را، و صفا می‌بخشد از عین عبد کنورت و چرک را. و از این طریق است جذب برای اهلش، و آن همان طریق اُقرب اُمّ (راه نزدیک کوتاه است).

و طریق اوّل طریق عامّ است، که در آن است حجاب‌ها و عقبات، و وسائط، که بدان اشاره فرمود رسول الله- صلی الله علیه و سلّم- با قول خود، "همانا الله- تعالیٰ- هفتاد هزار حجاب از نور و ظلمت دارد، که اگر بگیرد آنها را انوار چهره‌اش به آتش کشد هرچه را دیده‌اش بر آن افتد."

پس، حجاب‌ها ظلمانی مراتب عوالم اجسام و وسائط آنهاست، و حجاب‌های نوری مراتب عالم ارواح نوری است، و این‌ها مراتب خلّقی کیانی هستند، که یاد کردیم اصول‌شان را از جهت وسائط و اسبابی خلّقی بودن بین حق و بین سالکین سوی او با قطع مقامات و طیّ منازل و مسافات معنوی معقول و محسوس صوری، و عوالم روحانی از جواهر مجرد عقلی و ارواح و نفوسی که بین عبد و حق می‌باشند. بنابراین این‌ها مراتب حجاب‌هایی هستند، که تا سالک سوی حقّ در نگذرد از آنها، واصل نگردد به حقّ، چه خدای تعالیٰ چنانچه او- تعالیٰ- می‌فرماید، "وَاللّٰهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِیْطٌ" (۸۵: ۲۰ البروج) (و خدا از ورای آنها محیط است)، و این همان طریق اُبعد است. و قاصدان از این طریق هرچند بسیار می‌باشند، واصلان آنها بسیار اندک می‌باشند، و به ندرت وصول دست دهد، و بعد حصول وصول متوهّم احتیاج باشد به رجوع در طلب حقّی که از او کوچ کرد در منزل اوّل و ندانستش و نشناخت، چنانچه بعضی مترجمان [آن حال] گفته است:

چه بسیار کسی که سوی حقیقت می‌نگرد آشکار شود برایش و ببیند و جاهل باشد به آنچه می‌بیند

چرا که حقّ محیط است به هر چیزی "وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ" (۵۷: ۴ الحديد) (او با شماست هر جا که باشید).

و اما طریق سرّ از جهت وجه خاصّ، آن است که از آن حاصل می‌شود تجلّی برای اهل جذبات و آن طریق اُقصَد- یعنی اُقرب- است برای قصّد، و اُمّ (کوتاه) واصل کننده کسی که قصد آن کند از اُمّت‌ها.

و سالک بر این دو طریق، یا حقّ است یا خلق. و حقّ می‌پوید طریق اوّل را سوی عبد اکمل خود در وسیع‌ترین و شامل‌ترین فضاء با تجلّی وجودی و فیض جودی، و سلوک حقّ بر آن با تجلّی نفسی رحمانی اُحدی جمعی است از حضرت علم ذاتی با تعین اوّل سوی عین.

و اوّل منازل کونیّه عقل اوّل است، و آن قلم اعلیٰ و ارواح مهیّمه هستند در فلک اشاره، که هم اینک بدان اشاره شد، سپس نفس کلی، که لوح محفوظ است، سپس هباء، هیولی است، سپس صورت، سپس جسم کلّ تا آخر انواع چنانچه ذکر شد، سپس انسان کامل، که برای اوست اُحدیّت جمع جمیع کمالات همگی.

و مرتبه اوّل اُحدیّت جمع جمع حقائق است همگی، و تجلّی الهی وجودی می‌رود از تعین اوّل سوی انسان کامل با حصول کمال جلاء و استجلاء در غایت این طریق، و حکم عامّه ظاهر تنزّل می‌کند در آن و متعین می‌شود در مرتبه‌ای بعد مرتبه‌ای

دیگر و در می‌آید به رنگ کیفیت محلّش، و به خود می‌گیرد کیفیت حکم آن را تا به رسد به انسان کامل، و سالکان در آنجا به سوی حضرت قدس و لاهوت سلوک کنند در معارج‌های خود بر این طریق، و آن مترتب است به حسب حضرات اسماء. و نوع دوم طریق وجه خاص است که در آن دخالتی برای واسطه‌ای نیست اصلاً، چنانچه ذکر شد، و آن همان وجهی است که با آن حق در سلوکش چشم عبد، و شنوایی او، و دیده او، و جوارح او، و قوای روحانی او می‌باشد. سپس عبد چشم حق باشد، و شنوایی او، و دیده او، و زبان او، و دست او، و پای او. سپس، جمع نماید برای او بین دو تحقیق. سپس باشد برای او مقام جمع الجمع و إطلاق.

و عبد سالک سوی الله بر طریق اول می‌پیماید مقامات و منازل را با رهبری مرشد کامل، و گرچه آن دشوار و دور است، و در آن عقبات و حجاب‌ها و مجاهدات بی‌شماری است، و لیکن چون واصل شود، و برسد به خدا در آن [طریق]، باشد کاملی که اقتداء شود به او، و در آن باشد از معارف و فوائد و منافع آنچه به شمار در نیاید و حدی نداشته باشد، و چند اندک باشند آنها با وجود بسیاری فرورفته‌گان در آن و سالکان بر آن. و آن بدان خاطر است که سالک احتیاج دارد به تحقق به حقائق جمیع وسائط و عبور از آنها سوی حضرت الله، که او "مِنْ وَرَائِهِمْ حَیْطٌ" (۸۵:۲۰ البروج)، و آن طریق معراج است، چنانچه خدای تعالی فرمود، "سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا" (۱۷:۱ الإسراء) (پاکا آن که ببرد بنده خود را شبی)، یعنی در شب غیب، که در سر هر عبدی هست "مِنْ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ" (از مسجد حرام)، و آن همان قلب عبد کامل است، که خدا حرام گردانده است آن را بر غیر خود، و نیست موضعی برای غیر در قلب عبد کامل به خاطر آن که حق پر کرده است آن را، "إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى" (تا مسجد دورترین)، که حضرت ألوهیت ذاتی باشد، نه ألوهیت ساری در حقائق با سرایت صورت، "لِزَيَّاتِهِ مِنْ آيَاتِنَا" (تا نشان دهیم به او از آیات خود)، و آنها حقائق عوالم و وسائط هستند و صور آنها و رقائق نسب اسماء و روابط و آثار آنها، "إِنَّهُ مُوَسِّعٌ السَّمِيعُ" (همانا او شنواست) به عبد خود آنچه را وحی می‌شود به او از این آیات و "الْبَصِيرُ" (بیناست) به کمال استعداد عبدی که به توسط او می‌شنود خطابش را در طریق و می‌بیند آیاتش را، و او سمع حق و بصر اوست، در عین حالی که حق سمع و بصری است برای او در همه آن.

و چون عبد بپیماید به توسط حق طریق را، یا حق ببرد عبدش را به نحو جمعی و یا تکی بر طریق جذبه از جهت رفع وسائط و حجب. چنانچه اشاره فرمود بدان- او- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، "جمع گردید برایم زمین، و دیدم مشارق و مغارب آن را"، یعنی قبض گردید برایم زمین عالم امکان و حجابیات وسائط اکوان، در نتیجه، دیدم مشارق آن را، که از آنجا طلوع می‌کند أنوار آسمانی، و مغارب آن را، که در آنجا غروب می‌کند تجلیات انوار وجهی. پس، فهم کن! تجلی حق برای عبد در این وجه از عین عبد است، و چون بدرخشد انوار رخسارش از او بر او، به آتش کشد حجابیت عین را، و استواء فرماید بر عرش عرش. و در این سلوک عین عبد طریقی باشد برای حق در سلوکش سوی او، و در سلوک عبد (سوی- زاید) حق باشد عین طریق و عین سالک و پای او که با آن راه می‌رود بر آن. پس، فهم کن در آن است مباحث طریق و اقسام آن، و سالکین و اختلاف طبقات‌شان، و غیر آن، و الله الموفق.

2. **تکمله:** در بالا "مسجد الأقصى" را حضرت ألوهیت ذاتی معرفی فرمود، نه ألوهیت. برای توضیح بیشتر این معنا کلام مؤیدالدین جندی در "نفحة الروح و تحفة الفتوح" را در اینجا می‌آوریم:

[اندر باب الوهت، الوهیت و الهیت]

در این مرتبه که به اسم الله مخصوص است، سه لفظ وارد است. یکی: الوهت، دوم: الوهیت، سوم: الهیت. و در عرف کشفی فروق میان ایشان هست. اما الوهت عین مرتبه الهه است بلا اعتبار زائد نعتیه. همچون عبودیت که مرتبه عبد است كذلك، و الوهیت مرتبه الهه باشد به اعتبار قیامه بها و کونه منعوتاً و موصوفاً بها فی ذاته بی‌ظهور اثر الهی در مالوه، و الهیت اعتبار ظهور اثر الهه است در مالوه.

3. **من المقام الاقدم:** از مقام أقدم. مؤید الدین جندی در شرح فصوص خود (ص ۱۰۲-۱۰۱) چنین می‌گوید:

این عبد می‌گوید: انزال حکم بر دو وجه است. چنانچه ذکر شد- از دو مقام. یکی از آن دو أقدم است از دیگری، نه به خاطر قدم زمان، که معلوم است برای علماء رسوم، بلکه تقدّم مرتبه و ذات.

مقام واحد: مقام حضرت ألوهیت و ربوبیت است، و انزال حکم از حیث این مقام تفصیلی متعدّد باشد به حسب تعدّات حضرات إلهیه، پس حکمت حضرت اللطیف، و الجمیل، و المحسن، و العطوف، و الرؤوف، و أخوات آنها متباین است با حکمت حضرات القاهر، و الجلیل، و الشدید العقاب، و المعدّب، و المنتقم، المتکبّر.

و مقام دوم همان حضرت اُحدی ذاتی است، و انزال حکم از حیث این مقام حکمتی است واحد که منتفی است از آن کثرت وجودی آسمانی. و برای همین او - رضي الله عنه- فرمود، "به اُحدیت طریق اُم"، یعنی طریق وجه خاص.

و انزال آن از این مقام مذکور اُولاً- و آن اخیر است در رتبه از حضرات اسماء- بر طریقه سلسله ترتیب و وسائط به قلوب انبیاء و اولیاء، که مظاهر آنها هستند در خصیصت بدانها اختصاصی است که مقید می‌سازد آنها را بدانها.

و انزال آن از مقام دوم در ذکر- و همان مقام أقدم است در رتبه، که مقام حضرت ذاتي إلهي است، که اُحدیت جمع جمیع حضرات اُسمائی است، و متجلی به اُحدی جمع ثانی إلهي از آنها و بر آنها – به اُحدیت طریق اُمم به سوی قلوب کلم از حضرت محمدی جمعی اُحدی کمالی ختمی خاص.

مولانا جلال الدین محمد بلخی در دفتر سوم مثنوی:

خواه دانا خواه نادان یا خسی	قهر را از لطف داند هر کسی
یا که قهری در دل لطف آمده	لیک لطفی قهر در پنهان شده
کش بود در دل محک جانی	کم کسی داند مگر ربانی
سوی لائهُ خود به یک پر می‌پزند	باقیان زین دو گمانی می‌برند